

	تاریخ روز: ۲۱/۰۲/۱۳۹۷	تاریخ ثبت: ۲۸ خرداد ۱۳۹۵	عنوان: دیدگاه هرقل پیرامون الوهیت
-----------------------------------------------------------------------------------	-----------------------	--------------------------	-----------------------------------

«بسمه تعالی»

دیدگاه هرقل پیرامون الوهیت

حضرت ملاصدرا در جلد دوم اسفار خود ذیل مبحث حدوث عالم، نظر هشت تن از دانشمندان فلاسفه را پیرامون حدوث عالم آورده است که پنج نفر آن ها یونانی و سه نفر از دانشمندان ملطی بودند و هفت تن از این فلاسفه در محلی به نام «حزان» می زیستند. از خصوصیات آن سامان این بود که مردمانش در اهدای رایگان میوه‌های باغشان از یکدیگر سبقت می‌جستند و در صورتی که به انجام این کار موفق نمی شدند آزرده می شدند و احیاناً به جدال با یکدیگر می‌پرداختند. درواقع، ملطی‌ها با چنین مردمی آرام و پرمهر در خلوت بودند و به فلسفه و حکمت خویش می‌پرداختند!

از دیگر فیلسوفانی که پیرامون حدوث عالم نظر داده «ابرقولس» است که شبهات نه گانه‌ای را در این جهت پاسخ گفته است که به قول حضرت ملاصدرا پس از طرح این شبهات دیگر شکی برای حدوث عالم نمی‌ماند. چنان که نظر فرفریوس، ابرقولس و هرقل نیز بر حدوث عالم است؛ اما در برابر این ها ابالحسن عامری که یکی از طرفداران متکلمین است در کتاب «الأمَد إلى الأبد» خویش، جهان را ازلی دانسته است.

اما «هرقل» فیلسوف و حکیم یونانی است که از مکتب افلاطون پیروی می‌کرده. بعضی هم گفته‌اند: پیرو مکتب ارسطو بوده و در شهر هراکله از ناحیه «پون» واقع در آسیای صغیر به دنیا آمد و در سال سیصدوسی سال ق م درگذشت.

اکنون به بیوگرافی اندکی از او اشاره می‌کنیم. او ابتدا کیمیاگر بود و با علم شیمی سروکار داشت، سپس به اکسیر رسید و سیری در عالم پیدا کرد. او روزی به آتن آمد و در حلقه درس افلاطون شرکت جست و دل را به استماع متن بیان افلاطون سپرد، باشد که از این گفته‌های زیبا، درون خود را نورانی سازد! با این تلمذ در برابر درس افلاطون حالاتی برای او حاصل شد از جمله اینکه در لحظه اول گیج بود، لحظه ای دیگر آرام شد، سپس خویش را یافت و در ساعت پایانی به جلوه آمد و به رقص درون راه یافت و خود را زنده و زیبا دید. تا آن زمان اسیر دنیای ماده بود و نمی‌توانست خویش را از گروگان آن آزاد و رها سازد؛ اما پس از اینکه خود را رها شده یافت یک مرتبه هرچه سکه و اموالی با خود داشت به سوی این و آن پرتاب کرد و فریاد زد: «من مرده بودم، زنده شدم»، و از آنجا به بعد همه لحظه‌های خویش را به مکتب افلاطون سپرد.

چون درون او از رشته‌های گوناگون حکمت و فلسفه افلاطونی پرگشت، گاهی اوقات بعضی از آن گوهرهای درونی را برای شاگردان یا دیگران شیفتگان وادی حکمت ابراز می‌نمود. از آن جمله

گفته‌هایش این بود: «إن أول الأوائل النور الحق لا يدرك من جهة عقولنا» (اسفار، ج 5، ص 239): یعنی حق تعالی نوری است که عقل نمی‌تواند او را بیابد و نظر بسیاری از فلاسفه متأله نیز همین است که عقل چون به حق تعالی رود، عاجز است زیرا نقص‌ها در برابر کمال‌ها ناتوان اند. او گوید: «نور» با واژه و لغت یونانی نام حقیقی خداست. نور امام اسم‌هاست و بر وحی و الهام مقدم است. آنچه بیان شد نظر هرقل پیرامون توحید بود.

منبع : جلد دوم اسفار

از سلسله مباحث تحقیقی فیلسوف متاله استاد سید علی موسوی